

بسم الله الرحمن الرحيم

## درس خارج

## اصول فقه

جلسه پنجاه و دوم

۹۲/۱۲/۱۳

## نظر سوم: توجیه شهید صدر:

سومین توجیه و تفسیر - در فرق بین مفاد امر و نهی - مبنای شهید صدر است. بحث در فرق بین مفاد امر و نهی بود که چرا - با اینکه در امر و نهی، صیغه بر طبیعت عارض می‌شود و به طبیعت فعل تعلق می‌گیرد - در امر، با اتیان فرد واحد از افراد طبیعت، امتثال حاصل می‌شود؟ اما در نهی، با انعدام همه افراد طبیعت، امتثال حاصل می‌شود؟

در سبب این فرق، دو نظر - مشهور و محقق خویی - مطرح شد و سومین نظر - در توجیه فرق، بین مفاد امر و نهی - توجیه شهید صدر است.

برای توضیح نظر ایشان، چهار نکته بیان می‌شود:

### نکته اول:

نکته اول این است که بدلیت و شمولیت در موارد عموم بدلی یا شمولی - که مفاد ادات است - بالوضع است. یعنی وضع هم عموم و هم شمولیت و بدلیت را می‌فهماند. مثلاً لفظ «کل»، برای افاده عموم شمولی وضع شده است. اکرم کل عالم، یعنی تک تک افراد عالم قابل اکرام است و برای هر فردی، وجوب مستقلاً است. اما در مثل «ای» برای افاده عموم بدلی وضع شده است. اکرم ای عالم شئت، یعنی یک فرد از افراد عالم، قابل اکرام است و با اکرام فرد واحد، امتثال محقق می‌شود و امر ساقط می‌شود.

این در جایی است که عموم، مفاد خود ادات باشد و ادات برای عموم و نوع عموم - بدلی یا شمولی - وضع شده باشد؛ اما در مانحن فیه، بدلیت و شمولیتی - که از وضع فهمیده شود - وجود ندارد. چون اداتی که برای عموم بدلی یا شمولی وضع شده باشد، بکار نرفته است. در صل و لاتکذب، اداتی بر عموم بدلی و عموم شمولی - بالوضع - وجود ندارد.

### نکته دوم:

نکته دوم این است که در مانحن فیه - علاوه بر نبود عموم بدلی و شمولی به وضع - عموم بدلی و شمولی به مقدمات حکمت هم نیست؛ یعنی مقدمات حکمت نیز بدلیت و شمولیت را نمی‌فهماند. بلکه مقدمات حکمت، تنها تعلق هیئت به طبیعت محض و بدون قید زائد را

می‌فهماند. در مثال صل، مقدمات حکمت تنها وجوب ذات طبیعت صلاة را می‌فهماند، و صلاه در مسجد یا قائما و یا جالسا را نمی‌فهماند. همچنین در مثال لاتکذب، مقدمات حکمت تنها حرمت ذات طبیعت کذب را می‌فهماند و کذب در امور دنیا یا امور دین و یا کذب در روز یا شب را نمی‌فهماند.

پس مقدمات حکمت در متعلق هر دو یکی است، یعنی آنچه معروض هیئت امر و نهی است، ذات الطبیعه است.

### نکته سوم:

نکته سوم این است که در نتیجه متعلقات اوامر، بین متعلقات اوامر و متعلق المتعلقات (موضوع) اوامر، از ناحیه مقدمات حکمت فرق است. مثلا اکرم العالم؛ متعلق، اکرام و موضوع، عالم است. مقدمات حکمت (اطلاق) در متعلق، بدلیت و در موضوع، شمولیت است. در اکرم یک فرد از افراد اکرام را شامل می‌شود. ولی در العالم؛ همه افراد عالم - یعنی هر کسی که علم در او صدق کند - شامل می‌شود. به عبارتی؛ العالم عموم استغراقی است.

پس بدلیت و شمولیت در مفاد امر - طلب الوجود - نهفته نیست، بلکه نکته دیگری است.

فرق متعلق و موضوع، در این است که، بدلیت و شمولیت، از یک نکته زاید - بر مقدمات حکمت - نشأت گرفته است.

۱- متعلق؛ اما متعلق امر، وجودش طلب شده است - یعنی وجودش مفروض نیست - و باید ایجاد شود. در مثال اکرم العالم، اکرام مفروض الوجود نیست بلکه باید ایجاد شود.

۲- موضوع؛ اما موضوع امر، وجودش طلب نشده است، یعنی در عالم فرض، وجودش مفروض است. در مثال اکرم العالم، عالم مفروض الوجود است و نیازی به ایجاد نیست. به عبارتی؛ عالمی در خارج، موجود فرض شده است که باید اکرام شود؛ پس چون مفروض الوجود است، آن وقت طبیعت عالم، بر همه افرادش صدق می‌کند.

پس در موضوع، اگر اکرام روی عالم - مفروض الوجود - رفت، به اندازه عالم در خارج، انحلال حکم اکرام صورت می‌گیرد و اکرام شامل همه مصادیق عالم می‌شود. ولی در طرف

متعلق، اکرامی در خارج نیست و با صیغه اکرم، طلب وجود اکرام در خارج می‌شود. و آن با تحقق یک فرد از افراد اکرام در خارج، محقق می‌شود. به عبارت دیگر؛ نکته بدلیت در متعلق، مطلوب الوجود بودن متعلق، و نکته شمولیت در موضوع، مفروض الوجود بودن موضوع است که انطباق بر همه افراد موضوع است و لذا منشا سریان و انحلال حکم به تعداد افراد می‌شود.

در اکرام، اگر همه علما اکرام شد، دیگر اکرام لازم نیست. ولی در عالم؛ اگر یک فرد از عالم اکرام شد، باید فرد دیگر هم اکرام شود. به عبارتی؛ نهی نسبت به عالم، شمولی و استغراقی، ولی نسبت به اکرام، بدلی است. اگر در عالمی، اکرام صورت گرفت، دیگر اکرام همان عالم لازم نیست. یعنی لازم نیست همه افراد اکرام، در مورد یک عالم اجرا شود. یعنی یک اکرام در مورد او - مثل سلام دادن - کفایت می‌کند و لازم نیست مصادیق دیگر اکرام - مثل آب دادن و موارد دیگر اکرام - تکرار شود.

در اینجا یک استثنایی - نسبت به شمولیت در موضوع - وجود دارد که؛ اگر موضوع مدخول تنوین باشد در مثال اکرم عالماً، اطلاق بدلی نسبت به موضوع فهمیده می‌شود در اینجا تنوین در عالماً، قرینه و مانع از استفاده شمولیت برای عالم است و دال بر بدلیت - در موضوع (عالم) - است.<sup>۱</sup>

#### نکته چهارم:

نکته چهارم مربوط به متعلقات نواهی است که هیئت نهی، جز بر طبیعت عارض نمی‌شود - و اطلاق یا مقدمات حکمت، بیش از تعلق نهی به ذات الطبیعه را نمی‌فهماند - و استفاده شمولیت و بدلیت، از مقدمات حکمت نمی‌شود، پس استفاده شمولیت و بدلیت از مفاد نهی از کجاست؟

---

۱- الف و لام کارش تعیین است نه شمول و استغراق، تا اشکال شود که در العالم ال، قرینه و مانع از استفاده در اطلاق بدلی است. البته الف و لام در طبیعت، افاده استغراق می‌کند. به دلیل اینکه، چون همه افراد متعین است و هیچ یک از مراتب افراد تعین طبیعی ندارد. در مثال العالم، تعین عالم به فردی از افراد نیست، بلکه بر این عالم، آن عالم و همه علماء منطبق است. اما وقتی بر کل عالم متعین شد، تعین بالذات دارد، و لذا وقتی ال افاده تعین کند و قرینه‌ای بر حصه مشخصی نباشد، خود به خود متعین در کل افراد می‌شود. در هر صورت این ال نیست که افاده عموم و استغراق می‌کند. (در محل خود گفته شده است).

نکته این است که مفسد انحلالی هستند. یعنی بر هر فعلی، مفسده‌ای غیر از مفسده فعل دیگر بار می‌شود. مثلاً - اگر شرب خمر، مفسده‌اش ازاله عقل باشد - با یک شرب خمر، ازاله عقل می‌شود، همچنین با شرب خمر دوم، ازاله عقل دیگری، غیر از ازاله عقل اول می‌شود. یعنی برای هر شرب خمری، مفسده جدیدی بار می‌شود. (معمولاً چنین است.)

چون چنین است یک قرینه ارتکازیه عقلائیه، مبنی بر انحلالیت مفسد، به تعدد افراد طبیعت به وجود می‌آید. یعنی قرینه ارتکازیه عقلائیه به وجود می‌آید که مفسد، به تعدد افراد طبیعت متعدد می‌شود. این قرینه ارتکازیه عقلائیه بر این دلالت دارد که هر کذبی مفسده‌ای، غیر از مفسده کذب دیگر دارد. هر کدام مفسده مستقل و نهی مستقلی دارد و لذا نهی به تعدد افراد منحل می‌شود.

پس در نواهی، علت عموم انحلالی - یا اطلاق شمولی انحلالی - انحلالی بودن مفسد عقلائیه، به عدد مصادیق طبیعت است. و این قرینه مستقلی، غیر از مقدمات حکمت است که موجب دلالت نهی بر انحلال و اینکه بر هر فردی از افراد طبیعت، نهی مستقلی خورده است.<sup>۱</sup>

اما در مصالح یا متعلقات اوامر، معمولاً چنین نیست که برای تکرار یک عملی، مصالح مستقلی بار شود. مثلاً برای رفع تشنگی، یک بار آب خوردن کفایت می‌کند و خوردن آب برای بار دوم، مصلحتی ندارد. یک نماز صبح کفایت می‌کند و نیاز به تکرار ندارد. بلکه اگر قرینه‌ای بر مصلحت تکرار باشد، باید تکرار شود.<sup>۲</sup>

والسلام

---

۱- برای نهی هم استثنایی وجود دارد که در جلسات بعدی خواهد آمد.

۲- همچنین در نهی، اگر قرینه‌ای بر عدم تکرار باشد، نباید تکرار شود.